



دکتر امیر حسن یزدگردی

(۱۳۵۸ - ۴ فروردین ۱۳۶۵)

در بازگشت از سفر نوروزی کرمان، از درگذشت تأثر انگیز دوست حساس و منیع الطبع، دکتر امیر حسن یزدگردی استاد پیشین دانشگاه تهران، که زندگانی سراسر ناکامانه و دردآوری را گذرانید آگاه و غمناک شدم. هر دوست و آشنایی که دیدم همین حال را داشت. یزدگردی با منش نیک و بیش علمی خویش میان همگان مرتبتهای خاص و در خاطر دوستان مقامی دیرپای یافته بود. دکتر امیر حسن یزدگردی دانشمندی بسیار دانا و دقیق (تا سرحد وسواس) بود. او در شناخت ادبیات فارسی از شناختگان بود. زیر دست استادان زبردست و نامور، مخصوصاً بدیع‌الزمان فروزانفر، بالیده شده بود. جز تعلیم گرفتن از چنان ادیب مبرز، سالهایی چند در زمینه‌های تحقیقی و تجسسی با آن مرحوم کار کرده و ازین دستگیری نکته‌های بسیار دریافته و آموخته بود.

یزدگردی در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران به دریافت درجه دکتری نائل شد و درسهای مختلف مربوط به ادبیات فارسی را سالهای دراز در دانشکده‌های الهیات و ادبیات دانشگاه تهران تدریس کرد. در درس گفتن و آموختن از هرگونه سستی و کاهلی و آسانگیری پرهیز داشت. دانشجویان را سخت و بی‌مجامله به کار وامی‌داشت. آثار این روش کمیاب و نفوذ کلام ادیبانه او در تنی چند از دانشجویانش پخوبی مشهود است. هر دانشجویی را که از سخت‌کاری علمی تن می‌زد و از دل به کار دادن می‌گریخت مردود می‌کرد و بیم به‌خود راه نمی‌داد. عده‌ای از بالیدگان زیر دست او از دانشمندان خوب جوان امروزند. یزدگردی پیش از تدریس در دانشگاه چندی دبیر ادبیات در دبیرستانهای قم و تهران بود.

توانایی و مایه‌وری یزدگردی در فهم سخن فارسی فروزانفر را برآن داشت تا او را برای استنساخ و همکاری در مقابله و ملاحظه دیوان شمس (غزلیات مولانا) برگزید. در مقدمه‌های هشت مجلد آن کتاب «کبیر» می‌بینیم که فروزانفر نام او را به‌همراه نام دوست دانشمندان دکتر حسین کریمان آورده و با محبت و علاقه از هر دو به‌عنوان فاضل نام برده و در حقیقت آنان را ستوده است. همین توصیف کوتاه از زبان سخن‌شناس روزگار ما گویای کمال مقام علمی یزدگردی‌تواند بود. دکتر یزدگردی پای صحبت هرکس نمی‌نشست. اما در حلقه انس و ادب و تلمذ بدیع‌الزمان فروزانفر و مجتبی مینوی و سید محمد فرزانه و سید هادی سینا شیفته‌وار حضور می‌یافت. در مقدمه‌ای که بر نشانه‌المصنوع نوشته است مراتب فروتنی و خضوع اخلاقی و خلوص ارادت خود را نسبت بدانان بازگفته و آن کتاب را که حاصل سالهای دراز تحصیل و تحقیق است به‌مینوی و فرزانه پیشکش کرده است.



دکتر امیر حسن یزدگردی، آذر ماه ۱۳۶۴

دکتر یزدگردی سالهایی چند از معاشران و مصاحبان مجتبی مینوی بود. هم از محضر علمی آن محقق بی‌مانند فیض می‌برد و هم آنکه در پیشرفت تصحیح کلیله‌و‌دمنه به‌مینوی کمک می‌کرد. آنچه مینوی درین باره نوشته است نقل می‌شود تا نظر آن دانشمند نسبت به یزدگردی گفته آید. این‌گونه نوشته‌ها که محققان طراز اول در مقدمه کتب خود می‌آورند چیزی نیست مگر همانند «اجازه»‌های پیشینیان. مینوی نوشته است:

«آقای دکتر امیر حسن یزدگردی دانشیار فاضل دانشگاه طهران و صدیق ارجمند نگارنده که پنج سالی با بنده به‌نوع یاری و همکاری کردند از استنساخ کتاب از روی اساس و همراهی در مقابله کردن آن با نسخ دیگر و رهنمائی در اینکه چه‌الفاظی در حواشی توضیح و تشریح گردد و در بسیار موارد ارائه مآخذ و شاهندی برای روشن کردن معنای این لفظ و آن لفظ و غیر این یاریها که اگر در هر موردی چنانکه حق است شکرگزاری جداگانه از آن کمک می‌کردم می‌بایست صفحه‌ای از صفحات از ذکر نام عزیزشان خالی نباشد ولیکن صحت و سقم مندرجات کتاب تماماً برعهدهٔ این بنده است.»

یگانه کتابی که از یزدگردی چاپ شده و در دست ارباب تخصص است رسالهٔ کوتاه یک‌هزار بیتی است به‌نام نفثة‌المصدور نوشتهٔ شهاب‌الدین خرنندی زیدری نسوی. اما یزدگردی برای آن سی‌چهل صفحه متن ادبیانهٔ ترجمیمی، ششصد صفحه تعلیقات و توضیحات و شرح لغات فراهم کرده و به‌چاپ رسانیده است. همین یک کتاب برای ما میزانی است از آگاهی ژرف و گرانبار یزدگردی در ادبیات فارسی و عربی و نشان دهندهٔ روشنی‌است از درجهٔ استنباط و روح علمی او. پس افسوس می‌خوریم چرا

را به چاپ برساند.

تحقیق دقیق دیگر او که نمونه‌ای است از وسعت اطلاعات و کمال یابی او در تجسس، رساله‌ای است درباره «حواصل» که سالهاست چاپ آن آغاز شده و هنوز به پایان نرسیده است. رساله‌ای بسیار مفصل نیست اما مرحوم یزدگردی در حین چاپ و یا پس از چاپ، اگر به مطلب تازه‌ای دست می‌یافت خود را مکلف می‌دانست که آن مطلب را در جای خود بیاورد و از آن درنگند. به این ترتیب بسیاری از صفحات آن را تجدید چاپ کرده است (حتی به‌هزینه خود) تا تازه‌ها و بازیاخته‌های زیادی را که ازین و آن و ازینجا و آنجا به دست آورده بود در آن بگنجانند و چیزی ناگفته نماند. از روزی که استاد مکرم دکتر یحیی مهدوی به‌من امر فرمودند که باید این اثر به چاپ برسد پانزده سال گذشته است. یزدگردی گوشه‌ای از مطالب این رساله را که «پوستین حواصل» عنوان داشت و مضمون برگرفته از تاریخ بیهقی است بصورت خطابه‌ای در کنگره بیهقی (مشهد) خواند. شاید نخستین بار بود که به شرکت در یک کنگره علمی راضی شده بود. معمولاً از شرکت در کنگره‌ها دوری می‌جست. جز آن شاید در یکی از دوره‌های کنگره تحقیقات ایرانی (اصفهان) هم شرکت کرد. رساله حواصل گفتاری است تاریخی، لغوی، مدنی در شناساندن پرنده‌ای که در ادبیات فارسی قرون چهارم تا هفتم، و مخصوصاً در شعر آن دوره‌ها ذکرش زیاد دیده می‌شود و در تشبیه و کنایه و تمثیل از نام و رفتار و آثار آن پرنده استفاده شده است. یزدگردی در رساله حواصل می‌کوشد بنماید این کدام پرنده است و نام علمی او چیست و در کجاها می‌زیسته است و ایرانیان تا چه حد او را می‌شناخته‌اند و درجه مواردی میان حواصل و پرندگان دیگر شبیه بدو خلط و غلط ایجاد شده است. حواصل بمانند عنقا و سیمرغ و ققنس و سمندر که هاله‌های افسانه آنان را در خود گرفته نیست و با اینکه پرنده‌ای است شناخته در سراسر جهان، شاعران و ادیبان ما در شعر و سخن خود نتوانسته‌اند او را درست بشناسانند. «پوستین حواصل» که یزدگردی در باب آن سخن گفت و وانمود که چه بوده است و از کجای بدن حواصل آن را برای شاهان و امیران می‌ساخته‌اند نمونه‌ای است از دشواریهای ادبی، لغوی و مدنی که در متون فارسی هست و هریک از آنها را باید به‌همین دقت و فرزانتگی یزدگردی شناخت و از میان تنیدگی تاریخی باز شکافت. امیدست به‌مدد یاران یزدگردی این کتاب هرچه زودتر منتشر شود.

یزدگردی دو متن فارسی از پیشینیان را تصحیح و آماده کرده است: یکی دیوان ظهیر فاریابی است و دیگری روضة‌المقول ملطوی که روایتی است از مرزبان‌نامه، به‌نثر ادیبانه آمیخته به‌صنعت‌های ترصیعی. همان سبک و زبانی که پسند خاطر یزدگردی بود. این‌گونه سخن در کلام او تأثیری مشهود گذارده بود و مقداری از ظرافت آن ملکه خاطرش شده بود، بطوری که گاه همانند پردازندگان آن نوشته‌ها سخن می‌گفت و در بسیاری از موارد به‌عبارات آنان استشهد می‌کرد و بطور خطاب بر زبان خود جاری می‌ساخت. یزدگردی شعر ظهیر را می‌پسندید و زیاد می‌خواند. در مقدمه‌ای که بر نفثه‌المصدور نوشته در دو جا دو بیت به‌مناسبت آورده است و آن هر دو از ظهیرست. پس نشانه‌ای است از علاقه او به شعر ظهیر و تأثیر شعر ظهیر در فکر او.

دکتر یزدگردی دارای روحی حساس و سرشار از ذوق هنر دوستی و زیبا بینی بود. نقاشی دوست و نقاشی شناس بود. مینیاتورهای کارالطافی را بسیار می‌پسندید. به‌گردآوری نقاشیهای خوب مخصوصاً مناظر بومی ایران دلبستگی داشت و در سفرهای خود به‌اصفهان معمولاً از تابلوهای آبرنگ و تذهیبهای استادان می‌خرید و به‌دوستان هدیه می‌داد. به‌موسیقی علاقه‌ای درخور تحسین داشت و از موسیقی دوستان بود. آنچه از او در شماره پیشین به‌چاپ رسید نمونه‌ای است از تأثیر موسیقی در ذهن و روح نازک خیال او.

یزدگردی دستی داشت بخشش‌گر. من دو تابلوی مرحمتی او را سالهاست پیش‌روی دارم و ازین پس ارزش آن تحفه‌ها و پرده‌ها برایم چند چندان است. حتماً هر دم نگاهم بدانها بیفتند چهره

یزدگردی پیش چشم می‌آید که زهرخنده‌هایش حکایت از درونی خسته و ناآرام داشت. به یاد زمانهایی می‌افتم که از سخشن و نقدش و برآشفته‌گیش لذت می‌بردم و تلخ می‌شوم که او اکنون پیش ما نیست. یزدگردی ایران دوستی بود واقعی. او دلبنده بود به هرچه از آن ایران بود. اگر ادبیات و شعر گذشتگان را گرامی می‌داشت به‌ویژه آن‌های تحت جمشید و آثار باستانی اصفهان هم ارج می‌گذاشت و هر زمان که وقت و حال می‌یافت سفر اصفهان پیش می‌گرفت. آنجا معمولاً با دکتر لطف‌الله هنرفر گوشه‌های دیدنی را زیر پای جستجوگر می‌گذاشت و به چشم عبرت در آنها می‌نگریست. بر در و دیوار شکسته آن شهر ثبت تاریخ و زیبایی شهر و استواری ادب فارسی را می‌جست.

یزدگردی کتابخانه‌ای یکدمت برای رشته کارهای خود گردآورده بود و عاقبت کریمانه وصیت کرد که به‌دانشگاه اصفهان داده شود و چنین هم شده است. باشد که یادش را در آنجا فراموش نکنند و نامش را به‌خط‌جلی بر کتاب‌های بنگارند و عبارتی بیاورند که شایسته مقام او باشد. از بزرگ منشی و بخشگری او جزین چه توان گفت.

سالی چند بود که او دانشگاه تهران را با همه آرزوها رها کرده و به‌خانه خزیده بود و اینک ایران و پهنه ادب و زبان فارسی است که یزدگردی را برای همیشه از دست داده است.

امیر احمد یگانه فرزند اوست. یزدگردی در تربیت او کوششی داشت سختگیرانه و رفتاری داشت دلسوزانه. مصیبت درگذشت دوست خود را به‌امیر احمد، جوان برومند امروز، تسلیت می‌گویم و به‌او آفرین می‌گویم که وصیت پدر را در سپردن کتابخانه او بسیار زود به‌سرانجام رسانید. امید می‌ورزیم که دوستان و شاگردان پدر را به‌چاپ کردن آثار چاپ نشده او یاری دهد. یاد یزدگردی را دوستان و پایمردان فرهنگ ایرانی فراموش نمی‌کنند. روانش شاد باد*.

آخرین یادداشت خطی یزدگردی به‌نویسنده به‌یادگار به‌چاپ رسانیده می‌شود.

ایرج افشار

* دو سوک نام‌های که آقایان جلال فایده و اصغر دادبه از شاگردان فاضل شایسته یزدگردی نوشته‌اند و به‌هنگام چاپ این صفحات به‌دست ما رسید ناچار در شماره‌های دیگر چاپ خواهد شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پیشگامان ادب و فرهنگ
مجله "فرهنگ" (پیشگامان ادب و فرهنگ)
دوره اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۵
مجله "فرهنگ" (پیشگامان ادب و فرهنگ)
دوره اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۵
ر.ت.ن. ۱۳۸۵
ر.ت.ن. ۱۳۸۵

به مناسبت اجرای کمیته علمی ایرج (به ستاره)
کتابخانه مرکزی (آلبانی زبان ایران)
بیرغ خانه (اصفهان)
۱۹۸۵

حسام‌الدین دولت‌آبادی

(۱۳۲۱ ق - اسفند ۱۳۶۴)

نام اصلی او عبدالحسین و فرزند حاج میرزا مهدی (ابن حاج میرزا هادی دولت‌آبادی) و متولد اصفهان بود. قسمتی از زندگی و فعالیت اجتماعی او در اصفهان گذشت و چندی سمت ریاست اوقاف و مدیریت مدرسهٔ صامیهٔ آنجا را برعهده داشت و چون مردم دوست و دوست‌نواز بود و حسن سلوکش زیاتر از عموم بود در دوره‌های چهاردهم و هجدهم به نمایندگی آن شهر در مجلس شورا شرکت کرد. چندی هم شهردار تهران شد. بسیاری در سوکش افسرده دل شدند. همه کسانی که از محفل انس و محبت او بهره‌مند بودند برایش شادی روان جاودانی و آمرزش خواستارند. امیدواریم فرزندان برومند در چاپ دیوان اشعار و مجموعهٔ خاطراتش بکوشند و این انتظار را بیش از همه از پروین دولت‌آبادی، شاعرهٔ کنونی، خواهند داشت.



یادداشت نخستین سال زنده‌گی ری
فروردین ۱۳۵۱
حسام‌الدین

مجلهٔ آینده مخصوصاً به‌دکتر هوشنگ دولت‌آبادی، دوست گرامی و پزشک هم‌قلم گاه‌گاه‌خود نسلیت می‌گوید. از شعرهای حسام نمونه‌ای آورده می‌شود:

که این جوش و خروش و جزرومد چیست	به‌دریا گفت کوه استواری
چرا آنی نداری جای خود زیست	چرا یک لحظه‌ات آرام نبود
مرا هم از گهر کانون تهی نیست	به قمر اندر تراگر لؤلؤئی هست
برآرم لؤلؤ خود، کوهکسن کیست	جوابش داد میکوشم که تا خود

به عالمی که پراز زرق و خود نمائی بود
ز دام آرز و هوس گر نجات یافت دلم
نعمیب من همه رندی و پارسائی بود
ز من نبود که این رحمت خدائی بود

گر این دو نیست نگوئی که آشنایی بود
اگر شنید همین نالهٔ جدائی بود
بجان دوست گل باغ آشنایی بود
ولی به کوی توام حسرت گدائی بود
خدا گواست نه از روی خودستانی بود

میان ترس و طمع خلق آشنای تو اند
بدر شکوه کسی از زبان من نشنید
وگر ز دیدهٔ بدان سان سرشک گلگون ریخت
زمال و جاه شبان گرچه عار داشت دلم
وگر حدیث دلی رفت بر زبان حسام

ذبیح‌الله منصورئی (حکیم‌الهی)

ذبیح‌الله منصورئی مترجم آوازه‌مند و پرکار درگذشت. به‌سنی نزدیک به هشتاد رسیده بود (ظاهراً متولد ۱۲۸۸). نویسندگی را از «پاورقی» نگاری درجراید مخصوصاً روزنامهٔ کوشی آغاز کرد. کارش ترجمه بصورت نگارش و تلیف بود. درین راه زبر دست و خوش ذوق بود و رمز کارش درین بود که ذوق عامه را می‌شناخت و نبض آسان خوانها در دستش بود. کتاب را مطابق ذوق این گروه برمی‌گزید و اگر جزین می‌کرد روزنامه‌ها خریدارش نبودند. بهمین ملاحظه بود که نزدیک به سی سال مترجم اجیر مانند مجلهٔ خواندنیها بود و بسیاری از خوانندگان خواندنیها آن مجله را می‌خریدند که ترجمه‌های کشنده (به‌فتح کاف) او را بخوانند و البته سخن شناسان و روشنفکران ترجمه‌های او را «کشنده» (به‌ضم کاف) می‌دانستند. اما منصورئی توجهی به این گروه و آراء آنان نداشت. می‌گفت و می‌دانست گروه کثیرتری خواستار متاع اویند. او برای عاشق پیشه‌ها، ماجرا جوها، تاریخ جوها، می‌نوشت و ترجمه می‌کرد و دربی ترجمهٔ کتابهایی برمی‌آمد که زندگی زنان و مردان مشهور را دربر داشته باشد. ناپلئون، هینتر، استالین، حسن صباح، شاه اسمعیل، تیمور، بابر، شاه طهماسب و ازین قبیل. از سوی دیگر کتابهایی را درس‌گنشت پیامبر اکرم، امامان، غزالی، ملاصدرا به‌فارسی درآورد. بخشی عظیم از کتابهای او داستان‌های پلیسی و جنائی است و قسمتی دیگر در تاریخ انقلابها و جریانهای مهم تاریخی.

قدیمی‌ترین کتاب که از او دیده‌ام در سال ۱۳۱۵ چاپ شده و اغلب کتابهای او به‌چاپهای متعدد رسیده است.

نام اصلی منصورئی «حکیم‌الهی» بود.

فهرستی از کتابهای او که درینجا می‌آورم براساس نام مؤلفان است و بترتیبی که بر روی کتابها آمده است (از روی فهرست کتابهای چاپی فارسی (مشار) و کتابشناسی ملی و کتابنامه و مآخذ دیگر). گاهی شنیده می‌شد که بعضی ازین کتابها زادهٔ آگاهی و ذوق شخص مترجم است و نام مؤلف پرداختهٔ ذهن خلاق کتابهاست و بقول کریم امامی خود را در نام مستعار فرنگی می‌پوشانید.

برای او آموزش و شادی روان خواستاریم و ناگفته نمی‌توان گنشت که این‌گونه مترجمان برای هر جامعه‌ای لازم است. اگر در قرون پیش نقالها و حکایت‌پردازها آفریننده بودند و صدها کتاب بجای گذارده‌اند در جهان کنونی هم منصوریها آن خدمت را انجام می‌دهند.

آمیر، پل: خداوند الموت (حسن صباح)

ارسکین، ویلیام: ایران و بابر

ارنبورگ، ایلیا: سقوط پاریس

— نورنبورگ

اسپیتر، ژاکپ: هنگامی که از حوادث آینده با خیر هستیم

اوبری، اوکتاو: محبوس سنت هلن

- بارینگتون: عبور قدغن است
 بارک، جون (واشتن‌متز): شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان
 براون، ادوارد: يك سال در میان ایرانیان
 بروک، شارل: يك راز شگفت انگیز
 - توطئه در آسمان
 بریون، مارسل: منم تیمور جهانگشا
 بومار، ژان: عشق يك جاسوسه
 پرستلی، بن: مأموریت ضدجاسوسی من
 پولنی، کریستف: امشب نوع بشر معو می‌شود
 توروالد، ژارگن: جراح دیوانه
 توماس، ادوارد: غزالی در بغداد
 تیلر، جی‌در: بازرس دل‌باخته
 جینالدی‌هالد: جنگ پنهانی سهمگین
 چرچیل، وینستون: اتحاد بزرگ (جلد چهارم)
 - امریکا وارد جنگ میشود، حمله به ایران (جلد پنجم)
 - انگلستان تنها ماند (جلد سوم)
 - تغییر سرنوشت (جلد ششم)
 - سقوط فرانسه (جلد دوم)
 - نجات افریقا (جلد هفتم)
 چیز، جیمز هاردلی: چگونه يك تبهکار امریکایی شدم
 - مرگ آرام
 داون، جیمز: عارف دهبیم‌دار
 دوتشر، ایژاک: استالین تزار سرخ
 دوکبرا، موریس: آوارگی من
 - آواره‌ها
 - در صحنه زندگی و تأثیر
 - شهر وحشی
 - عجایب امریکا
 - مشاهدات شنیدنی من در امریکا (شاید همان کتاب قبلی)
 - يك خانم نجیب در هالیوود
 دوما، الکساندر: رایین‌هود
 - ژرف‌بالسامو
 - سه تفنگدار
 - غرش طوفان
 - قبل از طوفان
 - کنت دومونت کریستو
 - گروه آهنین
 - ما سه مرد بی‌بضاعت هستیم که خواهان ثروت می‌باشیم
 - موئیگان دوباری
 زواگو، میشل: نوستراداموس و اهرام مصر: جادوگر مرموز

- زویگ، استفن: تولستوی
 - کاشف مانیتسیم (مسر)
 - مازلان
 - ماکسیم گورکی
 - نخستین مردی که دور کره زمین گردش کرد
 زایگر، رودولف: خداوند علم و شمشیر
 سانیس، دورتی: قتل در باشگاه.
 - گلوله کوچک



- سروانتس: دون کیشوت
 سمون، آنتونی: هفت خواهران ننی
 سینالت، ژاک: عشق‌بازیهای کازانوا
 شارتیس، لسل: اسرار هفتگانه
 - بازی با آتش
 - پلیس چه می‌کند
 - دزد جوانمرد
 - گریز
 شاک، پل: ناپلئون و حمله به انگلستان
 شینزلر، آرتور: انتقام گربه
 - انسان
 صحفی، محمد: در پیشگاه امام صادق (ع)
 فریشلر، کورت: امام حسین (ع) و ایران
 - عایشه بعد از پیغمبر
 فونبور: کشف‌های سربازی سنگین است
 کاتلر، ژرف: قهرمانان تمدن
 کریستی، آگاتا: پنج و ده دقیقه
 - جنایتکاران لندن
 - ده تبهکار بهت‌آور
 - قتل در ساحل دجله
 - کشتی بالدار

ذبیح الله منصورى

- کوربن، هانری: صدرالدین شیرازی معروف ملاصدرا
 کینگ، فرانک: گاز نوظهور
 - گاو صندوق مرگ
 گورگیو، کنستان ویرژیل: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت
 گوپینو، کنت دو: سه سال در ایران
 گوره، ژان: خواجه تاجدار
 گولدمان رالف: آقایان قضا! قاتل حقیقی را پیدا کنید
 - بازرسی من
 - پلیس بیدارست

لابی‌آر، آلفرد: سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب
 لافون، پیر: فرمانده بعد از خدا (پانصد هزار فدائی در خیابانهای برلن)

- لاندن، هرمان: شعاع زرد
 - شعاع وحشت
 لانتیاك: ملكة باكره
 - فتنه (رمان تاریخی)
 لاین، دیوید: آخرین كانگستر
 لثر، ژرف: عجائب سرزمین طلا و الماس
 لیونگستن: دوشیزه متهم
 مان، توماس: یوسف در آئینه تاریخ
 مترلینگك، موریس: افكار كوچك و دنیای بزرگ
 - افكار مترلینگك
 - اندیشه‌های يك مغز بزرگ (چهار جلد) (جهان بزرگ و انسان - خداوند بزرگ و من)
 - دروازه بزرگ
 - دنیای دیگر
 - راز بزرگ
 - زنبور عدل
 - زندگی مورچگان
 - موریانه
 مرش، واندر: دختر فقیر
 - قلب پاك
 موروا، آندره: ماشین خواندن افكار
 نرمان، سوزان: عشق ننگین در نظر قضات
 نرلف، پیر: زندگی و سرانجام ماری آنتوانت
 - سرانجام شوم يك امپراطور
 والتاری، میکا: سقوط قسطنطنیه
 - سینوهه پزشك مخصوص فرعون
 هوچین سون: لبهای ناشناس
 هوگو، ویکتور: ژان والزان
 یونیر، ژان: دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه تزاری
 کتابهای بی نام مؤلف
 ابوشاكر، يك داستان علمی و تحقیقی
 تازه مسلمان
 جنگ پنهانی سهمگین
 خدا در آسمان
 دستهای قاتل (چهار داستان پلیسی)
 فراموشخانه یا فراماسونری در جهان. فراماسونری چیست و فراماسون کیست؟
 قهرمان هندوچین
 مغز متفكر جهان. شیعه امام جعفر صادق (ع)
 مردی بالای دار
 نامه‌های روزولت به چرچیل
 خاطراتی از يك امپراطور

آقای اسدالله شهریاری سالها پیش در تجلیل از منصوری شهری گفته بود که نقل می‌شودو
 ضمناً باید گفت دکتر محمدابراهیم باستانی یاری هم خطابه‌ای مفصل و شیرین که دفاعیه است
 از روش منصوری در نویسندگی در مجلس یادبود آن نویسنده بر خواننده است که امیدواریم موفق
 به چاپ آن بشویم.

هر که در دوران قدم بنهاد در راه قلم،
 افتخاری شد نصیبش از قلم، در هر قدم
 ملتی کز کلک ارباب قلم محروم شد،
 میسپارد بیگمان او، بی قلم راه عدم
 ملت ما را بود این فخر، کز عهد قدیم
 با قلم برجای بنهاده نشانی از قدم
 از قلمزن های ما پیوسته گردیده عیان
 افتخارات بزرگی بهر اقوام و امم
 کشور ما با گل و بلبل بود موصوف وزآن،
 همچو گل باشد دل انگیز و چوبلبل پر نعم
 چون بگویم نامی از نام‌آوران نظم و نثر؟
 وقت، خود بسیار خواهد، چون نمیشاند کم
 گر بگویم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود
 پس نمیاید زد از پهنای اقیانوس دم
 از گذشته، چون گذشته، گفته‌ها باشد عبث
 از زمان خود سخن گوئیم با وجه اتم
 این زمان هم کشور ما را بود دانشوران
 کز بی تعظیمشان شد قامت افلاک خم
 فی‌المثل یکنن ذبیح‌الله منصوری بود
 آنکه میباشد وجودش بهر یاران مغتنم
 از زبان دیگران و با لسان خویشان،
 با سخاوت هدیه‌ها آورد، چون اهل کرم
 تشنگان معرفت را چشمه‌ای پر فیض بود
 کش زلال فیض بخشی‌ها بر آمد دمبدم
 سالهای خدمت او شد کنون پنجاه و هفت
 برد در این سالها از خاطر جان زنگ غم
 از کلامش گلشنی آمد چو فردوس برین
 باغ طبعش جنتی آراست چون باغ آرم
 از بی و زیر سخن آگاه بود وزآن سبب
 شد هواخواهش کسی کز علم داند زیر وبم

آنچه خدمت کرد در این سالیان، همواره بود،
 بهر نامی جاودان، نی بهر دینار و درم
 خواهم از یزدان که منظوری ما منصور باد
 دور باد از رنج و غم، محفوظ از درد والم
 مکتب او همچنان باشد کسان را فیض بخش
 خویشتن هم اینچنین باشد عزیز و محترم
 سالهای سال، آثارش کند ارشاد خلق
 چون گذشته فخر بر ناتش کند اهل قلم
 اسدالله شهریاری
 (اسفند - ۱۳۴۸)

حسینعلی رزم آرا

۱۲۷۲ - اردیبهشت ۱۳۴۴

دوران خدمت او در سپاهگیری گذشت و درجهٔ سرتیپی یافته بود. خدمت بزرگ پایدار او نظارت بر تألیف و انتشار دورهٔ ده جلدی «فرهنگ جغرافیایی ایران» از انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ارتش است که هنوز آن کتاب با وجود کهنگی (گذشت سی و چندسال) برای پژوهشهای جغرافیایی ایران مرجع عالی است. دورهٔ این کتاب میان سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۱ منتشر شد. همچنین «راهنمای ایران» (۱۳۳۵) و «راهنمای شهر تهران» (۱۳۳۱) از کارهایی است که زمان تصدی او تهیه و چاپ شد. کار معروف دیگرش تبیبه و ساختن قبله‌نمایی است که رایج است. کتاب «نجوم برای همه» تألیف ماکسول راید (تهران، ۱۳۳۵) به ترجمهٔ او چاپ شده است.

علی مستوفی

نام قلمی یا مستعار او احمد صادق بود. در آغاز از نویسندگان چپ بود و بعد از اینکه از ایران به خارج رفت سوسیسم را محل زندگی خود قرار داد و توانست از نویسندگان روزنامهٔ «تریبون دوژنو» بشود و طبعاً دیگر «چپ چپ» نبود. متولد ۱۳۰۶ (رشت) و دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران را دیده بود. در پائیز ۱۳۴۵ در ژنو درگذشت.

نصرت الله مشکوتی

تازه شنیدیم که نصرت الله مشکوتی در ۱۸ دی ۱۳۵۷ درگذشته است. آن مرحوم از صاحب منصبان وزارت فرهنگ پیشین (یعنی قبل از تجزیه) بود و مقامهای مهم آنجا را تصدی کرد مانند ریاست ادارهٔ کل باستانشناسی، ادارهٔ کل اوقاف، ادارهٔ کل تعلیمات متوسطه و جزاینها. چند سال از دورهٔ بازنشتگی را در سازمان ملی حفاظت آثار باستانی گذرانید. تحصیلات او در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا و باستانشناسی بود.

کتاب‌خوبی که از او به یادگار مانده فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران (تهران، ۱۳۴۹) است. از چاپ شده‌های دیگر او «از سلاجقه تا صفویه» (تهران، ۱۳۴۳) را باید نام برد. مرحوم مشکوتی هفتاد سالگی را گذرانیده بود که درگذشت.

در گذشتگان شهرها

□ ابراهیم حائری از فرهنگیان فاضل در اسفند ماه ۱۳۶۴ در زادگاه خود اردکان درگذشت. آن مرحوم موقعی که من به تهیه اطلاعات درباره میبد و اردکان و عقدا به منظور تألیف کتاب «یادگارهای یزد» پرداختم به توصیه مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی، خویش خود، بمن یاری بسیار کرد و به همراهی او بود که توانستم کوره دههای آن صفحات را بگردم و ببینم. از آن پس من و دوستانم را معاشری عزیز بود و محضرش فیض بخش و دلپذیر. خدای او را از آموزش برخورداری دهاد و روانش شاد باد و یادش همواره در خاطرمان زنده و بیدار.

□ حسین ملت اردکانی از فضایی شهر نائین در زمستان ۱۳۶۴ درگذشت.

در گذشت حسن قاضی طباطبائی

۱۲۹۵ - ۱۸ اسفند ۱۳۶۴

دیگر راهرو و پله‌های دانشکده ادبیات تبریز گامهای سنگین استاد قاضی را برخورد نخواهد دید. هر روز صبح - و این آخری‌ها هر دو سه روز یک بار - استاد یگانه ما، آن نیکمرد بزرگ از پله‌های دانشکده بالا می‌آمد، راهرو را می‌پیچید، به همه سلام می‌کرد و سلام هرکس را به لطفه و بذله‌های دلنشین پاسخ می‌گفت. سینه لبال از یاد و یادواره و خاطره بود، و حافظه سرریز از شعر و نکته؛ و درینا که واپسین اوراق دفتر عمرش غم رنگ و حسرت آگین رقم خورد!

مرد قامت استوار صبر و صفا بود. پله‌ها را سنگین بالا می‌آمد و دوست داشت به دوستی یا دانشجویی تکیه بکند. هرگز دست خالی نبود، همواره سه چهار جلد کتاب زیر بغل داشت از آنها که در کمتر کتابخانه شخصی پیدا می‌شود، همه کمیاب یا نایاب و در هر صورت قیمتی. لابد برای دوستی یا علاقه‌مندی که شب یا روز پیش با تلفن از استاد چیزی پرسیده بوده.

تا این درجه سماحت و گشاده‌دستی را در یاد دادن و کتاب دادن در کسی ندیده و نشنیده‌ام. قدر کتاب - این کالای ارجمند را که به ظاهر گران و به باطن گرامی است، تنها اهل کتاب داند و بس، و اهل کتاب معمولاً رضا نمی‌دهد که این مخدیره‌های دلارام از پیش چشم و منظر وی دور شوند. اما استاد قاضی روحش شاد، چه قدر بخشنده بودی و چه بزرگواری که کتابهای قیمتی و سنگین را پیرانه‌سر، به زیر بغل می‌زدی و صبح اول وقت با سه یا چهار یادداشت در برگچه‌هایی در لابه‌لای کتابها به دانشکده می‌آوردی. از اینکه پرسنده‌ای را شاد می‌خواستی کردی یا معلومی را به طالبی می‌خواستی رساند چشمانت برق می‌زد، برق پاک بخشندگی.

صدای استاد که در راهرو می‌پیچید، دل قرص می‌شد: خواهیم پرسید، همه آنچه را که از کتابها نیافتیم خواهیم پرسید، و استاد وارد اتاق می‌شد.

— سلام علیکم... آقا تازه چه خبر؟... آقا مصراع «فماکان قیس هلکة هلك واحد» را که پرسیده بودی پیدا کردم، از قصیده‌ایست از عبده بن الطیب که تمام آن در حماسه‌ای تمام آمده، و از آن مفصلتر در اختی چاپ دارالکتب (ج ۱۴، ص ۸۳) درج گردیده و این مرثیه که در شهرت تمام است از مرثیه قیس بن عاصم منقری است از شاعر مذکور، شعر حکم مثل را به خود گرفته و اغلب در مورد اشخاص بزرگ و کم نظیر به همان بیت متمثل می‌گردند چنانکه هشام در مورد مرگ پدرش عبدالملک این بیت را می‌خواند. درباره این بیت گفته‌اند «ارثی بیت قاله العرب»...

یادداشت دوم را می‌گیرم، کمی بزرگتر از کف دستی، اما کاغذ زر است و ارجمند، به خطی زیبا و پخته: «نحن روحان حللنا بدنا». این مصراع را پس از جستجوی زیاد در مرزبان‌نامه یافتیم (باب ۸

ص ۲۲۵ طبع مرحوم قزوینی) و مصراع اول را هم ان شاء الله در موقع مراجعه خواهید دید. اما از گوینده آن خبری نیافتم و در چاپ محمد روشن هم اثری از قائل دیده نیست. آقای دکتر انواری اظهار فرمود که از آن حلاج است بنده به تمام مآخذی که اخبارش را آورده‌اند مراجعه کردم بدبختانه از قائل سراغی بدست نیاوردم، بالاخره به طرائق الحقائق رجوع نمودم، آنجا دیدم که همین بیت را با بیتهی دیگر آورده بدون تصریح بر نام گوینده، و اینک عین آن دوبیت را ذیلا می‌آورم:

انا من اهوی و من اهوی انا	نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصر ته	و اذا ابصرته ابصرتنا
من کیم لیلی و لیلی کیست، من	ما یکی روحیم اندر دو بدن

(چاپ محمد جعفر محجوب، ج ۴، ص ۴۱۶)

نتیجه مطالعات من بنده در ظرف دیروز همین است که عرضه می‌دارم و از زحمت عذر می‌خواهم... و سرانجام روز یکشنبه ۱۸ اسفند ۶۴ سنگ سیاهی از فلاخن بی‌ترحم اجل بر شیشه عمر استاد ما خورد، در حالی که به پیشواز بهار می‌شتافتیم، در حالی که برای تعطیلات نوروز، برای بهارونشستن در کنار گل‌های محمدی آذر شهر و فصل رسیدن توت و خوشه‌چین از کلام و محضر استاد قول و قرار می‌گذاشتیم، خبر آمد که استاد درگذشته.

باورکردنی نبود. استاد پیش از ظهر در دانشکده بود، با فوق‌لیسانس ادبیات درس داشت، خاقانی خوانده بود، قصیده ترسائییه را توضیح داده بود، آخر ساعت با کلامی که موج و طنین ملال داشت گفته بود «کمی هم از جای دیگری بخوانیم».

دانشجویان پرسیده بودند کجا را، استاد؟

— صفحه ۳۷۳ را باز کنید، مطلع دوم را:

سر نابوت مرا باز گشائید همه	خود ببینید و به دشمن بنمائید همه
بر سر سبزه باغ رخ من کبک مثال	زار نالید که کبکان سرائید همه...

و دیگر نه توضیحی و نه تفسیری، و کلاس را تعطیل کرده بود. عجا در انتخاب قصیده تعدمی بوده؟!

ظهر که به‌خانه رفته بودم، گویا اندک ناراحتی در سینه، و سرفه‌ای، و سرفه‌هایی... و همچنین سرفه‌های عمیقی، و ناراحتی سخت ریه‌ها و احضار طبیب، و اورژانس... و نرسیده به بیمارستان ودیعه را به صاحب ودیعه پرداختن. همین. يك روز صبح ضمن چندین یادداشت، يك صفحه تمیز و با خطی خواناتر و زیباتر از آن یکی‌ها به‌دستم دادند:

«دو بیت زیر را در این خلکان ذیل‌اخبار کمال‌الدین محمد بن عبدالله شهرزوری شافعی دیده‌ام که بسیار لطیف گفته و قرائت آن دو برای اشخاصی که در حد کهولت هستند لازم و بلکه فرض است:

یا رب لا تحیننی الی زمن	اکون فیه کلا علی احد
خذ بیدی قبل ان اقول لمن	القاء عند القيام خذ بیدی»

معنی دوبیت را چنین می‌فهمم:

خدایا پیش از آنکه به‌حال و روزگاری بیفتم که هر که را ببینم دست یاری از او بخواهم خود دستم بگیر.

دعای مرد پاك مستجاب شد. خاک بر آن بزرگوار عنبر آگین باد و روحش قرین شادی و شادابی. عیب استاد ما — که آیتی از فضل و کمال بود — این بود که کم می‌نوشت و دردا و دریغا که از آن همه علم و فضیلت جز اندکی برای ما نگذاشت.

اینست تمام آنچه به‌عنوان مرده‌ریگ مدون استاد قاضی به حساب می‌آید:

- ۱- دو جلد تصحیح و تحشیة تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الایراره عبدالرزاق دنبلی (مفتون) از انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز. سال ۴۹ و ۵۰.
 - ۲- تعلیقات و حواشی بر تجارب‌السلف. از انتشارات نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۵۱.
 - ۳- مقالاتی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز و یادداشت‌هایی گهگاهی در مجلات یادگار، یغما، راهنمای کتاب.
- دریغ از کم بودن آثار استاد و درد از نبودنش.
استاد قاضی طباطبائی از پایه‌گذاران دانشگاه تبریز بود که از همان آغاز کار در دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت و شاگردان مبرز پرورش داد.

رضانزایی نژاد

غلامحسین بنان

(۱۳۹۰-۸ اسفند ۶۴)

کسی نیست که بموسیقی ایرانی آشنائی داشته باشد و نام بنان را نشنیده باشد و قدرت هنری او را ستایش نکند. موضوعی که این خواننده بی‌همتا را از سایر خوانندگان متمایز می‌ساخت نه تنها تسلط کامل او به رموز آوازها و گوشه‌های مختلف ایرانی بود بلکه به گواهی همگان صفات زیر بنان را در ردیف اول هنرمندان قرارداد:

۱- هنر خاص او در نحوه تلفظ کلمات و شمرده خواندن ابیات شعر فارسی بود که با مهارت و بوضوح شنونده را بهره‌ور می‌ساخت. برنامه‌های گلهای رنگارنگ شماره ۲۳۷ گواهی است بسیار روشن. بنان در خواندن هر بیت غزل شیوای سعدی آن زمان که ایجاب کند لحن گله بخود می‌گیرد و یا آن هنگام که ناله‌است فریاد برمی‌آورد و آنجا که تقاضای عفو دارد لحن مناسب را می‌گیرد. خلاصه آنکه، احساس گویندگان شعر را چنانکه باید بشنونده منتقل می‌ساخت.

بعضی از هنرمندان گرامی در اجرای برنامه ادبیات شیرین فارسی را فدای موسیقی میکنند یعنی چنان اوج میگیرند که از لحاظ هنر موسیقی ملی ایرادی به آنها نمی‌توان گرفت اما بدبختانه کلمات و حتی گاهی ابیات شعر مفهوم نمی‌شود. لذا بدین ترتیب پیوند محکم ادبیات با موسیقی ملی گسسته می‌گردد، درحالی‌که یکی از مزایای موسیقی ملی ایران تلفیق آن با جهان بیکران ادب فارسی است و یکی در خدمت دیگری است و هرگاه یکی بر دیگری رجحان پیدا کند لطف و شیرینی خاص از دست می‌رود. و چه بسا غزلی با همه استواری بردل نمیشیند. اما هنگامی که خواننده‌ای چون بنان با توجه به موقع شناسی یا با لحن گیرا بخواند اثر آن صدچندان میگردد. سابق بر این رسم بود که استادان آواز به شاگردان خود هنر تلفظ صحیح کلمات مصرع‌ها و ابیات غزل یا تصنیف را بیاموزند و نکاتی ازین قبیل را که در کجا باید مکث کرد و در کجا تأکید نمود تعلیم می‌دادند و این دقائق نقش بسیار مهمی را در فرهنگ موسیقی ملی ایرانیان برعهده داشته است.

۲- بنان قدرت خلق داشت. بدین توضیح که چندین‌سه‌گانه یا همایون و ماهور خوانده است ولی دوتای از آنها مشابه یکدیگر نیست، زیرا در زمان اجرای برنامه هنر خود را ارائه میداد و برحسب مورد غزل و موقعیت خاص صدای ملکوتی خود را بگوش شنوندگان مشتاق میرسانید. و چنانچه در مجلس خصوصی (که بندرت حاضر میشد) از او درخواست میکردند بخواند در آنجا با روانشناسی خاص و بنا بموقع غزل و آواز را انتخاب میکرد و در این باره حسن سلیقه خاص داشت.

۳- کوشش بنان بر آن بود تا غزلی را نفهمد و نپسندد آن را اجرا نکند.

۴- مطلبی که بنان را بر تارک موسیقی ملی ایران نشانید مناعت طبع و انسانیت او بود. بنان

هیچگاه هنر خود را فروخت. نه تنها آوازه خوان کاباره‌ها نگردید بلکه کسی نیست ادعا کند بنان بخاطر مادیات در مجلس دوستانه خوانندگی کرده است. اصولاً کمتر دعوتی را قبول میکرد. قریب بیست سال آخر عمر را گوشه‌نشینی اختیار کرد.

۵- بنان مقام صدای خود را پیدا کرده بود و تشخیص داده بود چنانچه صدای بم را اجراء کند برگوش شنونده دلنوازتر است. مطلب مهم‌تر آنکه وقتی تشخیص داد که دیگر صدایش طراوت و زنگ صدای جوانی را ندارد از شرکت در برنامه گلهای رادیو خودداری کرد و حرمت خود را همچنان نگاه داشت و صحنه را به‌تازه نفس‌ها واگذار.

۶- صدای بنان به اصطلاح موسیقی شناسان عاری از «زاویه» بود و صورت منحنی داشت و تارهای صوتی حجره خود را معجزه آسا تحت فرمان داشت و تحریرهای خاصی می‌داد که به «مخملی» شهرت یافت.

او نوه میرزا فضل‌الله خان مستوفی نوری و فرزند کریم خان بنان الدوله بود. در اردیبهشت ماه ۱۲۹۵ شمسی در تهران متولد گردید. و از جانب مادر نوازه محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه بود. استاد مرتضی نی‌داود اولین کسی است که با استعداد خداداد بنان در زمینه موسیقی واقف گردید و او را تشویق به نواختن ارگ و خواندن تصنیف کرد.

از سن شش سالگی هم قطعات موسیقی را مینواخت و هم آواز میخواند. نخستین معلم آواز او پدرش بود که بنان با شنیدن آواز پدر که بر روی دستگاه فونوگراف استوانه‌ای که در آن زمان بطور معدودی وجود داشت و ضبط شده بود صدای او را تقلید میکرد. استادان بعدی او یکی مرحوم میرزا طاهر ضیاء رسانی (ضیاء‌الذاکرین) و دیگری استاد ناصر سیف. و ردیف خوانی ایرانی را نزد آن دو و دیگر اساتید زمان فراگرفت، لیکن باید تصدیق نمود استعداد و سعی خود او برای آموختن نکات دقیق آوازهای ایرانی بهترین رهنمون وی بود. گاه می‌شد هنگام اجرای فی‌المثل تصنیفی تغییریری در خاتمه بر مصرع یا بند میداد که خود سرابند ادغان می‌کرد شیرین‌تر شده است.

بنان پس از آنکه نزد روح‌الله خالقی از عهده امتحان برآمد از سال ۱۳۲۱ همکاری با رادیو ایران را آغاز کرد و در سال ۱۳۳۳ برای تعلیم آواز بسمت استادی در هنرستان عالی منصوب گردید و مدت ده سال بتدریس آواز و ردیف های ایرانی پرداخت. تاهنگامی که بیمار نشده بود در منزل بطور خصوصی شاگرد می‌پذیرفت و هنرمندانی در این رشته تربیت نمود. آقای کاوه دبلمی یکی از شاگردان برجسته اوست. شاید بتوان گفت که تقلید صدای بنان بی‌فایده است زیرا هیچکس تاکنون نتوانسته است جای او را بگیرد.

بنان خدمات دولتی را در وزارت خواربار آغاز کرد و چندی رئیس دفتر وزیر خواربار بود و سالها سمت مشاور هنری وزارت فرهنگ و هنر را عهده‌دار بود. همزمان اشتغال در رادیو با ارکستر بزرگ انجمن موسیقی ملی برهبری استاد روح‌الله خالقی به همکاری پرداخت و با اجرای قطعات می‌ناب «نامید»، «حالا چرا»، «آذربایجان»، «لاله آتشین» و... شهرت بسزا یافت. در برنامه‌های «گلهای رنگارنگ»، «گلهای جاویدان»، «برگ سبز»، «بک شاخه گل» و «گلهای صحرائی» شرکت کرد.

در اینجا بموقع است از مرحوم داود پیرنیا (فرزند مرحوم مشیرالدوله) ذکر خیریی بمیان آید که با سرپرستی برنامه گلهای در رادیو ایران خدمت عظیمی به معرفی ادبیات و شعرا و موسیقی ملی ایرانیان کرد و از نتایج زحمات و کوشش‌های مستمر اوست که امروز کاست نوارهای بنان و سایر هنرمندان چون ورق زر دست بدست میگردد. بنان با استادانی چون روح‌الله خالقی، مرتضی محجوبی، احمد عبادی، موسی معروفی، علی تحویدی، جواد معروفی، حبیب‌الله بدیعی، پرویز یاحقی، لطف‌الله

مجد، رضا ورزنده، نصرالله زرین پنجه و نظایر آنها همکاری داشت و ترانه‌های می‌ناب - ناامید - کاروان - جام جم - گل‌ریزان - لاله آتشین - من از روز ازل - من بیدل ساقی - چه شورها - چه‌شها که از هجرت - وده‌ها آهنگ دلنشین دیگر حاصل آن همکاریهاست.

مجید مهران

در سوک او نواب صفا گفته است:

هر نغمه‌اش نشانگر ذوق سلیم بود	این پرهنر به‌بام فلک آشیان گرفت
تحریر های او به مثل چون حریر بود	این طرز را نه عاریه از این‌وآن گرفت
آن صوت دلپذیر توانبخش قرنهاست	از دست ذوق سکه صاحبقران گرفت
گوید صفا که مرگ هنرمند زندگی است	همچون بنان که مرد و دگر باره جان گرفت

معینی کرمانشاهی هم قطعه‌ای در سوک بنان سروده است که چند بیتش نقل می‌شود:

من ندانم چه اثر بود که در نای تو بود	که پیام دل عشاق در آوای تو بود
شورها در دل هر بزم بیا می‌کردی	عشق داند چه در آن سینۀ شیدای تو بود
تار صوت تو بتحریر حریری میبافت	«مخملی» زمزمه‌هایت هنر آرای تو بود
میخرامیدی و میخواندی و دل میبردی	بس برازنده هنر بر قد و بالای تو بود
در غم «چشم» تو روزی غزلم آه کشید	این زمان اشک من از مرگ جگرخای تو بود
من که هر بانگ خوشی بهره ز شعرم بگرفت	جانم اما همه شب گوش به آوای تو بود

پوشگاه علوم انسانی و ادبیات غربی

به یاد سهراب سپهری

سهراب سپهری نقاش و شاعر نامور دوست‌داشتنی، زاده سال ۱۳۰۷ در کاشان - اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ درگذشت. برای بازنمودن یاد او غزلی از یک همشهری او را چاپ می‌کنیم:

گاه سحر «مسافر» شهر ستاره بود	بر باره ستاره در اوج نظاره بود
آوار آفتاب کلامش بروزگار	در مرگ رنگ حاصل عمری اشاره بود
تسیح از ستاره و سجاده از فروغ	با ذکر نور در افق استخاره بود
از رویش صدای طربناک پای آب	در گوش خاک مثل چمن گوشواره بود
دامن کشان به زندگی خوابهای وهم	بیک حضور صبح و نسیم بهاره بود
آنسو تر از خیال سوار سمند شعر	در دشت کهکشان به‌شکار ستاره بود
ماهیج، مانگه در اندوه شرق و او	با حجم سبز بر فرس استعاره بود
«صائم» به‌عرصه، گاه سخن ما پیاده‌ایم	«سهراب» رستمی به‌حقیقت سواره بود

اسفند ۱۳۶۴، صائم کاشانی

مجدالعلی بوستان*

(۱۳۱۷ ق - ۲ اسفند ۱۳۶۴ ش)

دوم اسفند ماه ۱۳۶۴ خورشیدی مصادف است با اولین سال خاموشی پدرم مجدالعلی بوستان
فرزند شیخ حسن.

فارسی و مقدمات عربیت را نزد آخوند ملا احمد کدکنی آموخت.
علوم ادبی را نزد مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نشابوری فرا گرفت.

در سال ۱۳۳۳ هجری (مطابق با ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ هجری شمسی) در مشهد نزد میرزا حسین
تهرانی طبیب^۲ ساکن سر قبر میر در محله «نوغان» به آموختن زبان فرانسه پرداخت. از سال ۱۳۵۳
خورشیدی که به تهران آمد از درس آقا میرزا مهدی آشتیانی و آقای ضیاءالدین دری اصفهانی
استفاده کرد.

مشاغل

تدریس در مدارس جدید خراسان.

از سال ۱۳۵۶ خورشیدی در تشکیلات جدید عدلیه به کار دعوت شد و با سمت‌هایی تا
شهریور سال ۱۳۴۷ خورشیدی که بازنشسته شد در کمال صداقت و امانت در مشاغل قضایی خدمت
کرد. ابتدا مدعی‌الموم شهرستان ملایر بود و در پایان مستشار دیوان عالی کشور. زمانی که مختاری
و دیگران محاکمه شدند او مستشار محکمه جنایی تهران بود.

خدمات ادبی و اجتماعی

- نگارش مقالات در روزنامه‌های: مهر منیر - سعادت بشر - بهار - چمن - فکر آزاد

* گریده‌ای است از نوشته فرزند ایشان (آینده).

۱- نام مجدالعلی راجده پدرم بر او نهاد و پدرم به این نام شیفتگی و دل بستگی تام داشت. در
خراسان نیز به مجدالعلی خراسانی مشهور بود؛ به هنگام نوشتن مقالات تحقیقی در روزنامه‌های
خراسان و نیز همزمان با هنگامی که در مشهد دست به انتشار روزنامه بوستان زد نام خود را
مجدالعلی کمال خراسانی انتخاب کرد و به همین نام هم شهرت یافت. بعدها که به تهران آمد؛ چون قرار
شد همه شناسنامه بگیرند؛ او و ایرج میرزا (جلال‌الممالک) و دکتر علیرضاخان هوشی با اتفاق برای
دریافت شناسنامه مراجعه کردند که ضمناً شاهد همدیگر هم بشوند. چون از طرفی نام مجدالعلی را
مأمور صدور شناسنامه «لقب» تصور میکرد و القاب هم حذف شده بود؛ و از طرف دیگر دو نام
خانوادگی کمال و خراسانی را هم قبلاً گرفته بودند؛ به صلاحدید و توصیه ایرج و دکتر هوشی پدرم
برای نام کوچک مهرداد و برای نام خانوادگی بوستان (نام روزنامه‌اش) را انتخاب کرد و لسی
بخطر علاقه وافر بنام اصلی خود بعدها با طرح مسئله از طریق دادگاه و ارائه شهادت شهود موفق
شد نام «مجدالعلی» را بعد از «مهرداد» در شناسنامه خود وارد کند.

۲- مرحوم میرزا حسین تهرانی که طبیب بود و در محله نوغان داروخانه‌ای هم داشت؛ شاگرد
مرحوم میرزا غلامعلی شاملو معروف به صدرالاطباء (متولد ۱۲۱۲ و متوفی در ۱۳۵۲ خورشیدی
در مشهد)، طبیب مشهور و معروف شهر مشهد بود. پدر میرزا حسین (میرزا محمدعلی تهرانی طبیب)
نیز از اطباء سرشناس مشهد بوده است (رجال بامداد - صفحات ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳ جلد پنجم).

و خورشید که در خراسان منتشر می‌شد.^۲

— انتشار روزنامه بوستان در خراسان.

— از سال ۱۳۰۷ خورشیدی به بعد: انجمن ادبی ایران — انجمن فرهنگستان ایران و انجمن

ادبی حکیم نظامی.

— همکاری و شرکت در تصحیح دیوان بابا طاهر عریان به اتفاق مرحومان: وحید دستگردی

مدیر مجله ارمغان — عبرت مصاحبی نائینی و آقای محمود عرفان.

تألیفات او عبارت است از:

۱— کتاب «طریقه ترجمه»، ۱۳۱۴ خورشیدی.

۲— رساله خرافات.^۳

۳— دستور شرق، کتاب دستور فارسی که برای مدارس ابتدائی خراسان نوشته شده و چندین بار

به چاپ رسیده است.

۴— پند نامه منظوم (نسیحت مادر به دختر) — چاپ سنگی در تهران به سال ۱۳۰۶ خورشیدی.

۵— تذکره منتهیان (جلد دوم طریقه ترجمه) که بخشی از آن در صفحه‌های ۳۱۴ و ۳۹۳

شماره های چهار و پنج از سال شانزدهم مجله ارمغان چاپ شده است.

اما آثاری که به چاپ نرسیده است:

۱— اوهام خواص «غلط‌های مشهور».

۲— ترجمه احوال بزرگان.

۳— شرح حال شیخ علاءالدوله سمنانی.

۴— سید حسن مشکان طبسی (شرح حال).

۵— یادداشت های قضائی و مقالات ادبی *.

بوستان گاه نوشته‌های خود را با امضا های «پونه»، «بیابانی»، «عمید جلال»، «بنده خدا»،

«عبد خدا» منتشر می‌ساخت.

مرحوم مجدعالعلی بوستان پس از ورود به تهران (در سال ۱۳۰۳ خورشیدی) بوسیله مرحوم

دکتر علیرضاخان هوشی با شادروان استاد سخن حسن وحید دستگردی مدیر مجله ارمغان آشنا شد.

این آشنائی منتهی به همکاری در نشر و چاپ مجله ارمغان و مآلا تماس بیشتر خانوادگی شد و سرانجام

۳— روزنامه و مجلات خراسان که تا سال ۱۳۰۳ خورشیدی در مشهد به چاپ می‌رسیدند عبارت

بودند از روزنامه‌ها: بهار (به مدیریت شیخ احمد بهار) — خورشید (به مدیریت مرتضی میرزا قهرمان

متخلص به شکسته) — فکر آزاد (به مدیریت احمد دهقان — بهمنیار) — سعادت بشر (به مدیریت دکتر

جواد تبریزی) — چمن (به مدیریت شمس‌المعالی) — مینو (به مدیریت صدرالمدرسین) — صدای

شرق (به مدیریت سید مهدی تهرانی — خیاط) — آزاد (به مدیریت عبدالقدیر آزاد) — مهر منیر

(به مدیریت منیر مازندرانی — برادر حاج محمدجعفر کشمیری) — آگاهی (به مدیریت عبدالحسین

آل داود) — آزادی (به مدیریت علی‌اکبر گلشن) — مریخ (به مدیریت عشقی) — بوستان (به مدیریت

مجدعالعلی کمال خراسانی). و مجلات: — دبستان (به مدیریت سید حسن طبسی — مشکان) — الکمال

(به مدیریت فضل‌الله آل داود، بدایع نگار آستان قدس رضوی ع).

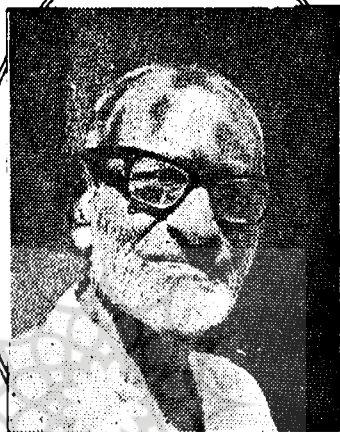
۴— این رساله بدون امضاء و به تدریج در روزنامه «رستاخیز ایران» در سال ۱۳۲۳ خورشیدی

چاپ و منتشر گردیده است.

* آقای بوستان فهرست کامل سی‌مقاله آن مرحوم را که در مجله ارمغان چاپ شده است تنظیم

و فرستاده بودند. شاید خوانندگان فهرست مقالات فارسی را برای مراجعه کافی بدانند. (آینده).

دختر شادروان وحید دستگردی (فاطمه خانم) به همسری او درآمد. مجدالعلی بهنگام اقامت در خراسان جزو گروه هواداران کلنل شهید محمدتقی خان پسیان درآمد. و در راه تحقق هدف و اندیشه کلنل تلاش بسیار نمود. وقتی که برای مدت سه سال رئیس دادگستری سمنان بود بخاطر تماس با تبعیدشدگان زمان رضا شاه، تحت تعقیب قرار گرفت و برای مدتی بحالت بازداشت تحت نظر بود. عاقبت مرحوم عبدالعلی لطفی در دیماه ۱۳۱۸ خورشیدی بعنوان بازرس عدلیه به سمنان رفت و ضمن گزارش محرمانه‌ای او را از گرفتاری و بلای سختی که برایش پیش آمده بود نجات داد.



در زمان نخست‌وزیری مرحوم دکتر مصدق به خاطر وضع خاص و حساس شهر محلات بهنگام انتخابات، از سوی ایشان مأمور نظارت در انتخابات محلات شد که چون طرفداران شهاب خسروانی وجود او را مغل دخالت‌های خود در سندوقها تشخیص دادند به دادگستری که محل اقامت او نیز بود حمله بردند و قصد جان او را کردند. ناچار بنا به توصیه فرمانده ژاندارمری و شهربانی ضمن مراقبت ویژه او را از محلات بیرون آورده راهی تهران کردند. شرح کامل این ماجرا به قلم مرحوم مجدالعلی در خاطرات وحید به چاپ رسیده است.

بهمن بوستان

دکتر محمد بشیر حسین

روز سیام تیر ماه ۱۳۶۲ برابر با ۲۱ جولای ۱۹۸۳ دکتر محمد بشیر حسین استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور روی در نقاب خاک کشید و دل دوستداران خود را داغدار کرد.

وی در اول ژانویه ۱۹۳۱ در دهکده ای بنام ۳۲۲ — گ ب از توابع فیصل آباد پاکستان دیده به جهان گشود؛ پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی راهی لاهور شد و با کوشش فراوان بسال ۱۹۵۸ در رشته زبان و ادبیات فارسی موفق به اخذ درجه فوق لیسانس گردید. بنافصه یکسال مجدداً

در رشته زبان و ادبیات اردو ثبت نام کرد و با نمرات عالی در آن رشته نیز بدرجه فوق لیسانس نائل گردید، بسال ۱۹۶۵ برای ادامه تحصیل به تهران آمد. پس از سه سال راهنمایی استاد دکتر حسن مینوچهر رساله‌ای تحت عنوان: «فعل مضارع در زبان فارسی» نوشت و موفق به اخذ درجه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گردید.

در اکتبر ۱۹۶۶ بسمت معلم در شعبه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب شروع بکار کرد، مدت ۱۷ سال بدانشجویان زبان و ادب فارسی زبان شناسی، دستور زبان تدریس نمود و در آوریل ۱۹۸۲ به عنوان استاد هجویری شناسی انتخاب گردید.

از سال ۱۳۵۴ که مأموریت در پاکستان بیابان رسید و به ایران آمدن باب مطالعه فیما بین برقرار بود با بررسی بعضی از نامه‌ها که دیلا درج می‌گردد میتوان به اخلاق و دیدگاههای آن نیک‌کرد پی برد:

۱- همکاری در تصحیح و چاپ مجموعه مقالات منتخبه مجله دانشکده خاورشناسی (جلد ۱ و ۲)

۱۳۴۶ شمسی

۲- فهرست افعال فارسی چاپ تهران ۱۹۶۴ م.

۳- انشاء ماهرو (فارسی و اردو) تصحیح - چاپ اداره تحقیقات پاکستان - لاهور ۱۹۶۵ م.

۴- اسرار صمدی (فارسی و اردو) تصحیح - چاپ اداره تحقیقات پاکستان - لاهور ۱۹۶۵ م.

۵- رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی (فارسی و اردو) تصحیح و تحشیه اداره تحقیقات

پاکستان - لاهور ۱۹۶۸ م.

۶- فهرست مخطوطات حافظ محمود شیرانی (به اردو) تدوین و ترتیب در ۴ مجلد از ۱۹۶۸

تا ۱۹۷۳ م.

۷- کلیات سعیدخان مولناتی (فارسی) ترتیب و تدوین لاهور ۱۹۷۱ م.

۸- ریشه فعلهای ایرانی (با مشارکت دکتر محمد مقدم) تهران چاپ علمی

۹- فارسی کا ایرانی تلفظ (به اردو) چاپ افق ادب - لاهور ۱۹۷۱

۱۰- فهرست مخطوطات شفیع (فارسی - اردو - پنجابی) از انتشارات دانشگاه پنجاب

دسامبر ۱۹۷۲

۱۱- فعل مضارع در زبان فارسی (رساله دکتر) فارسی ۱۹۷۵ م

۱۲- مکتوبات کیانی (قاضی القضاة سابق پاکستان) فارسی و اردو - ترتیب و تدوین ۱۹۷۶ م

۱۳- مخزن افغانی (تألیف خواجه نعمت‌الله هروی) ترجمه ۱۹۷۸ م.

این کتاب برنده جایزه اول از طرف اتحادیه نویسندگان پاکستان شده است.

۱۴- مثنویات محمود (از مولانا محمود لاهوری) فارسی - تصحیح و مقدمه ۱۹۷۹ م.

۱۵- منابع فارسی در طب (انگلیسی) تألیف زیر چاپ

Persian sources of medical science and technology

۱۶- آداب الطالبین تألیف شیخ محمد چشتی گجراتی (متوفی ۱۰۴۰ ه) ترجمه.

۱۷- رساله‌هایی درباره معرفت و تصوف (پس از فوت ایشان بچاپ رسیده است) ۱۹۸۴ م.

علاوه بر آثار فوق در حدود بیست و پنج مقاله تحقیقی و ادبی از دکتر بشیر حسین در مجلات یغما - راهنمای کتاب - هلال - ثقافت لاهور - مجله دانشکده خاورشناسی لاهور بچاپ رسیده است.

رشید فرزانه پور

جنبه‌های فونتیکی قافیه در شعر فارسی

نوشته محمد تقی صداقت کیش

پخش: کتابفروشی تاریخ تلفن ۶۶۶۴۳۶